



یادگارستان ۲

تدوین و تنظیم: جبریل شادان

احادیث بسیاری شنید و شنواید. یک مجلس درباره آنچه مربوط به وطن است املا کرد و [در پی آن] گریست و سپس بیمار شد و در ماه رمضان... در بخارا درگذشت. پیکرش را به هرات، نزد فرزندان بر بردند و همانجا به خاک سپردند؛ از این رو درباره وی گفته اند: **انّه قتیل حب الوطن، او کشته عشق وطن خویش است.** (سنج: الفبا، ج ۲، ص ۲۳ و ۲۴)

❖ خاقانی درباره «شروان»، زادگاه خویش، گوید:

عیب شروان مکن که خاقانی

هست ازین شهر کابتدایش «شر»ست

عیب شهری چرا کنی به دو حرف

اول شرع و آخر بَشَرست

(دیوان، تصحیح سجادی، ص ۶۸)

❖ یاقوت در معجم الأُدباء در شرح حال جاحظ گوید: ابوالفضل

بن العمید، وزیر معروف رکن الدولة دیلمی، که یکی از افاضل درجه اول دنیا بود، میزان عقل و ذوق هرکس را به این دو چیز می سنجد و هر کسی را برای اولین بار ملاقات می کرد، اول از او می پرسید که جاحظ را و مؤلفات او را دوست دارد یا نه؟ اگر می دید مدّاح و هواخواه جاحظ است، آن وقت از او می پرسید بغداد را... دوست دارد یا نه؟ اگر می دید که هم جاحظ را دوست دارد و هم بغداد را، با آن شخص دوست می شد و حاجات او را برمی آورد و وی نزد او تقرّب حاصل می نمود؛ و اگر می دید که وی از جاحظ خبری ندارد یا دشمن اوست، همچنین بغداد و محاسن آن را مذمت می نماید، دیگر حنای وی پیش او رنگی نداشت و اصلاً و ابداً رابطه ای بین او و آن شخص پیدا نمی شد!

(یادنامه علامه محمد قزوینی، به کوشش علی دهباشی، ص ۵۰-۳۴۹؛ با

کمی تصرف)

❖ خواجه عبدالدین، از پارسیگویان نامور هند است که به سال ۶۸۴ هـ.ق. در گذشته. اینک چند بیت از قطعه‌ای که در هجو کسی گفته:

خواجه بفرود و لیکن به درم گشت مشغول و لیکن به شکم
سر برآورد و لیکن به فضول دل تهی کرد و لیکن ز کرم بس حریص
است و لیکن به حرام بس جواد است و لیکن به حرم دولتش باد و
لیکن اندک نعمتش باد و لیکن بس کم جاودان باد و لیکن به سقر
سالها باد و لیکن به سقم!

(پارسی‌گویان هند و سند، هرامل سدار نگانی، ص ۲۴)

❖ مولی محمد مقیم جعفری که در سال ۱۰۴۹ هـ.ق. شرحش را بر نصاب الصبّیان به فرجام آورده، در شرح «میزاب، ناودان، ندا، نم، شجر، درخت» این رباعی لطیف را از خود آورده است:

«پرسید ز من لطیفه گوئی؟

پنداشت که فارسی ندانم

گفتا که به فارسی «ندا» چیست؟

گفتم که به فارسی، «ندا» نم!

(نگر: الذریعة، ج ۱۴، ص ۱۰۷)

❖ به خواب دوش چنان دیدمی که صدر جهان مرا بخواندی و
تشریف داد و زر بخشید شدم به نزد معبر، بگفتم این معنی جواب
داد که این جز به خواب نتوان دید!

(مجالس المؤمنین، قاضی نورالله شوشتری، چ اسلامیه، ج ۲، ص ۱۹۹)

❖ در طبقات الشافعیّه ی اسنوی آمده که احمد معقلی هروی،
از عالمان نیمه نخست سده چهارم (در گذشته به سال ۳۵۶ هـ
ق.)، از غم وطن و دوری آن بیمار گشته و درگذشته است. اسنوی
گوید: «وی پیشوای اهل دانش خراسان در روزگار خویش بود...»